

ارتش اسرائیل در گرداب جنوب لبنان

در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۷۶ (مارس، ۱۹۹۸) بار دیگر اسرائیل اعلام داشت که آماده است تحت شرایطی، بدون عادی سازی یا عقد پیمان صلح با بیروت از جنوب لبنان خارج شود. به دنبال این اقدام، سران رژیم اسرائیل در سطح بین المللی به رایزنی پرداختند. سفر مشاوران ارشد نتانیاهو به اروپا و مذاکرات وی در سفر به کشورهای انگلیس، آلمان، نروژ، اسپانیا و سفر «اسحاق مردخای» وزیر جنگ این رژیم به فرانسه دلالت بر یک اقدام وسیع جهانی از سوی رژیم صهیونیستی داشت. این اقدام انعکاس وسیعی در سطح بین المللی و منطقه ای به جای گذاشت و مورد تحلیل و ارزیابی شخصیت‌های سیاسی قرار گرفت.

رژیم اسرائیل قبل از این نیز بارها اعلام نموده بود که حاضر به تخلیه جنوب لبنان است ولی همواره از مواضع پیشین خود حمایت و جانبداری می کرد. اما

تصمیم اخیر رهبران این رژیم، عدول از پاره ای مواضع و خواسته‌های قبلی بود که نمایانگر نوعی واکنش تدافعی در برابر مخالفان می باشد. اگر چه بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و مذهبی لبنان و جهان این اقدام را ترفندی سیاسی از سوی نتانیاهو تلقی نمودند، پیشنهاد رژیم صهیونیستی در خروج از جنوب لبنان و قبول قطعنامه ۴۲۵ خواه ناشی از خواست واقعی این رژیم و یا مانور سیاسی برای منحرف کردن اذهان باشد یک سؤال اساسی را دربر خواهد داشت که نیاز به بررسی و تحلیل کارشناسانه دارد. سؤال این است که آیا واقعاً رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان خارج خواهد شد؟

پاسخ به این سؤال متضمن توجه به دو محور مطالعاتی ذیل است:

۱- بررسی زمینه های سیاسی- اجتماعی اشغال جنوب لبنان؛

۲- تبیین و تشریح موارد اساسی ذیل:

الف) انگیزه و هدف اسرائیل از تهاجم به لبنان چه بوده است؟

ب) آیا اسرائیل توانسته است به اهداف مورد نظر نایل آید؟

در خاک لبنان برآمد. با آغاز جنگ داخلی، سراسر جنوب لبنان میان روستاهای مسیحی نشین و روستاهای مختلط مسیحیان و مسلمانان تقسیم گردید که با یکدیگر در نزاع بودند. در تمام این مدت مسیحیان جنوب لبنان، اسرائیل را حامی خویش و علیه ائتلاف نیروهای فلسطینی و لبنانی به حساب می آوردند و این در حالی بود که پیش از پیدایش اسرائیل نظریه پردازان اسرائیلی اتحاد بین صهیونیستها و مسیحیان لبنان را پیش بینی نموده بودند. «موشه شاروت» نقشه های «بن گورین» برای تأسیس یک دولت مسیحی در لبنان را تشریح می نماید. در ماه مه ۱۹۵۴ بن گورین در طرح چنین استراتژی اظهار داشته بود:

«ما باید با پول و یا مطرح کردن آرزوهای جمعیت مارونی برای تشکیل یک دولت مسیحی رضایت آنها را برای تحقق چنین امری به دست آوریم و در مرحله دوم ارتش اسرائیل باید اراضی لازم را اشغال کند و یک رژیم مسیحی که متحد اسرائیل باشد را در آنجا تأسیس کند. اراضی لبنان از رودخانه لیتانی به طرف جنوب و هر منطقه

ج) اهمیت و ارزش اهداف رژیم اسرائیل در اشغال منطقه جنوب لبنان به چه میزان است؟

در بررسی زمینه های سیاسی- اجتماعی اشغال جنوب لبنان باید توجه داشت که جنوب لبنان در گذشته، منطقه خط آتش میان فلسطینی های مبارز و اسرائیل محسوب می شد و حکومت لبنان نسبت به این منطقه کم توجه بوده است. فقدان حاکمیت مشروع در منطقه جنوب باعث شده است تا کشورهایی چون سوریه، عراق و دیگر کشورها سعی نمایند مقاومت جنوب را به سوی خود جلب کنند. اسرائیل نیز از این شرایط استفاده نموده و جنوب لبنان را به عنوان مکانی مستحکم و مطمئن برای نفوذ در لبنان و اجرای اقدامات تهاجمی بعدی برای نیل به اهداف خود در نظر داشته است.

تا سال ۱۹۷۵ و شروع جنگ داخلی لبنان، حملات اسرائیل به لبنان جدی نبود، اما شروع جنگهای داخلی شرایط اجتماعی مساعدی برای اسرائیل فراهم کرد و این رژیم در صدد اجرای سیاستهای تجاوزکارانه

دیگر که لازم باشد باید کاملاً به اسرائیل
ضمیمه شود».

در جهت اجرای چنین سیاستی
رهبران اسرائیلی چون دایان؛ رئیس ستاد
مشترک ارتش وقت، از این که یک افسر لبنانی
دست‌نشانده اسرائیل شود، حمایت کردند
یعنی کسی که بتواند به ارتش اسرائیل برای
تحقق اهدافش در آزاد کردن لبنان از تسلط
مسلمانان کمک نماید، بروز جنگهای داخلی
در لبنان فرصت مناسبی بود برای اجرای
نقشه‌ای که دایان از دو دهه قبل به دنبال آن
بود. با آغاز سال ۱۹۷۵ یک اتحاد میان
اسرائیل و شبه‌نظامیان مارونی شکل گرفت.

اسرائیل برای شبه‌نظامیان یک منبع مهم
تسلیحات و مهمات به شمار می‌رفت درحالی
که برای اسرائیل شبه‌نظامیان مارونی یک
منبع مهم و مطمئن اطلاعاتی بودند.

محور سیاستهای اسرائیل در
جنوب لبنان «سرگرد سعد حداد»، یکی از
اهالی مرجعیون و یک کاتولیک یونانی بود.

حمله رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان در
سال ۱۹۷۸ تحت عنوان عملیات لیتانی با
برنامه‌ریزی، حمایت و ابتکار عمل اسرائیل

انجام شد که حوزه‌ی قلمرو حداد را بزرگ‌تر
کرد. رژیم اسرائیل در این حمله از همه
امکانات گسترده پیشرفته خود استفاده کرد و
در مدت هفت روز با به خدمت گرفتن
۲۵ هزار نیروی ارتش اسرائیل، بیش از
سیصد روستا تصرف شد و بیش از ۵۰۰ نفر
از مردم بی‌گناه این منطقه به شهادت
رسیدند. رژیم صهیونیستی که در صدد
نظارت مستقیم بر امنیت لبنان به عنوان عمق
استراتژیک امنیت تل‌آویو بود، همواره با
مطرح کردن بهانه «تأمین امنیت مرزهای
شمالی لبنان» اهداف کلان ذیل را در حمله
به جنوب لبنان در نظر داشت:

- این رژیم همواره به لبنان و خاک این
کشور به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر
نگریسته است که به لحاظ امنیتی و
ژئوپلیتیکی به ارتش و سازمان جاسوسی آن
امکان مانور و فضای تحرک می‌دهد تا از این
طریق بر سوریه به عنوان متحد لبنان فشار
وارد کند.

- در جریان درگیری خاورمیانه، لبنان
به مثابه برگ برنده‌ای در دست
رژیم صهیونیستی بود و تل‌آویو به طریق

وزارت خارجه پیش نویس یک قطعنامه درباره حمله اسرائیل را تسلیم شورای امنیت سازمان ملل کند. شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۹ مارس ۱۹۷۸ و در واکنش نسبت به تجاوز اسرائیل به خاک لبنان، قطعنامه ۴۲۵ را صادر نمود که براساس آن رژیم صهیونیستی می بایست نیروهای خود را از جنوب لبنان خارج سازد و تمامیت ارضی لبنان را محترم شمارد. در همین قطعنامه تصویب شد که نیروهای وقت سازمان ملل، ناظر بر خروج ارتش اسرائیل از جنوب باشند. آنچه که در قطعنامه ۴۲۵ کاملاً مشهود است خروج ارتش اسرائیل از جنوب لبنان بدون هرگونه قید و شرط است، چرا که اقدام رژیم صهیونیستی به منزله تجاوز به خاک یک کشور مستقل بود. بنابراین، پیشنهاد شد که نیروهای سازمان ملل (یونیفیل) برای نظارت بر خروج نیروهای اسرائیل و کمک به اعاده حاکمیت مجدد لبنان بر جنوب این کشور، ایجاد و به کار گرفته شود. قطعنامه ۴۲۵ نیز بر ضرورت خروج فوری نیروهای صهیونیست از لبنان تأکید نمود. انتظار می رفت که پس از ایجاد نیروهای سازمان ملل تمام مناطق

گونگون قصد داشت تا با استفاده از آن به مقاومت‌های ضد صهیونیستی فعال در مرز شمال این منطقه ضربه وارد کند.

- اراضی اشغال شده متعلق به اعراب توسعه یابد و فشار بر مقاومت‌های ضد صهیونیستی جهت تحمیل خواسته ها و اراده این رژیم عملی گردد.

- از منابع آب در جنوب لبنان به عنوان مهمترین استراتژی توسعه طلبانه اسرائیل استفاده شود.

حمله اسرائیل به جنوب لبنان واکنش منطقه ای و جهانی وسیعی به دنبال داشت. جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا درباره این حمله اسرائیل اظهار داشت:

«من اعلام می کنم که ما نمی توانیم اجازه دهیم که اسرائیل به اشغال جنوب لبنان ادامه دهد، اگر بگین درخواست ما را قبول نکنند من به کنگره اطلاع می دهم که سلاحهای ایالات متحده به طور غیرقانونی در لبنان توسط اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته اند و به طور خودکار باید تمام کمکهای نظامی به اسرائیل قطع شود، همچنین من دستور داده ام که

اشغال شده توسط اسرائیل به این نیروها تحویل داده شود و طبق مفاد قطعنامه ۴۲۵ خاک لبنان از سوی رژیم اسرائیل تخلیه گردد. اما هنگامی که زمان خروج نیروهای اسرائیل فرارسید، این رژیم نوار مرزی را به نیروهای حداد تحویل داد و این سرزمین‌ها تحت کنترل سرگرد «سعداد حداد» قرار گرفت که امروزه منطقه امنیتی نام گرفته است.

«یونیفیل» در طول استقرار خود در منطقه قدرت و توان لازم برای ارائه خدمات به هزاران مرد و زن آواره و گرفتار در جنوب لبنان را نیافت. این مسئله ناشی از عوامل متعددی بود از جمله یونیفیل از استفاده از نیرو به استثنای مواردی که دفاع از خود به شمار می‌رفت، منع شده بود و برغم مشروعیت بین‌المللی آن عملاً اجرای وظایفش حالتی سمبولیک داشت. از سوی دیگر تصمیمات اشتباه یونیفیل در مراحل اولیه استقرار خود عملاً باعث تحکیم موقعیت اسرائیل در جنوب لبنان شد. بنابراین بین سالهای ۱۹۸۲-۱۹۷۸ منطقه مرزی تحت کنترل اسرائیل محکم شد و

اسرائیل و نیروهای حداد، سازمان ملل را در این منطقه تحت فشار قرار دادند. اکثر اوقات نیز تلاشهایی برای گسترش مرزهای امنیتی به طرف شمال و به هزینه یونیفیل انجام گرفت. از زمان اشغال جنوب لبنان وضعیت جدیدی بر منطقه حاکم شد و دامنه مبارزات ضد صهیونیستی عمق بیشتری یافت. در سال ۱۹۷۹ حداد تأسیس دولت مستقل و آزاد لبنان را اعلام داشت. «قوات المشتركة»

یعنی نیروهای مشترک ساف و جبهه ملی لبنان دوباره وضعیت مواضعشان در جنوب لبنان به ویژه در صور و اردوگاه «رشیدیه» در جنوب لبنان مستحکم شد. این امر با درگیریهای خشونت بار دوره ای، حوادث فرعی و گلوله بارانهای گسترده در دو طرف مرز همراه بود. در سال ۱۹۸۲ رژیم صهیونیستی جهت دستیابی به موقعیت باثبات در منطقه، لبنان را مورد هجوم قرار داد. اهداف مورد نظر این رژیم به شرح ذیل بود.

- اخراج کامل سازمان آزادی پخش فلسطین از لبنان و محو کامل قدرت این سازمان .

به قدرت رساندن رژیم در لبنان به منظور انعقاد پیمان صلح با رژیم صهیونیستی.

در طول مدت اشغال جنوب لبنان رژیم صهیونیستی همواره سعی در تضعیف سوریه و کاهش نقش این کشور در لبنان را داشت و از طرفی نیز در صدد بود سران دولت لبنان را به پای میز مذاکره بکشاند. در همین زمینه در ۱۷ مه ۱۹۸۳ توافقنامه‌ی براساس یک پروتکل اسرائیل تعهد می‌کرد نیروهایش را از لبنان خارج سازد به شرطی که نیروهای سوریه نیز به طور همزمان از لبنان خارج شوند. این توافقنامه به وسیله جرج شولتز وزیر خارجه وقت آمریکا هدایت می‌شد. حافظ اسد این توافقنامه را مردود دانست و هرگونه خروج نیروهایش از لبنان را رد کرد. با وجود این که توافقنامه ۱۷ مه به تصویب قانونی نرسید در سال ۱۹۸۴ به وسیله پارلمان لبنان لغو شد، اما سندی بود که بر طبق آن اسرائیل مجبور می‌شد از جنوب لبنان عقب‌نشینی کند. از سوی دیگر رهبران لبنان نیز در جهت خنثی‌سازی نقشه‌های این رژیم خواهان خروج بی‌قید و شرط اسرائیل از جنوب لبنان شدند. در پاسخ به تحریکات سیاسی اخیر مقامات رژیم صهیونیستی فارس بویز وزیر خارجه لبنان اعلام داشت که کشورش هیچ تضمینی به اسرائیل نمی‌دهد و خواهان خروج بی‌قید و شرط نظامیان اسرائیلی است. وی تصریح نمود که اسرائیل سعی دارد لبنان را به امضای توافقی‌های مقطعی و امنیتی متقاعد سازد.

شکست نیروهای اسرائیلی در تهاجم ۱۹۸۲، فصل جدیدی برای مقامات صهیونیستی و نقطه عطفی بر مبارزات گسترده مقاومت اسلامی در واداشتن این رژیم به خروج از لبنان بود. با ورود به دهه ۱۹۸۰ مقاومت به طور فزاینده با نام حزب الله مترادف شد که رهبری حملات علیه اسرائیلی‌ها را به دست گرفته بود. در این حملات تعداد زیادی از نیروهای ارتش جنوب لبنان و اسرائیلی‌ها کشته شدند. تجزیه و تحلیل علل شکست‌های اسرائیل توجه اسرائیلی‌ها را به شکل‌گیری نیروهای سیاسی جدیدی چون مسلمانان شیعه جلب نمود. ظهور شیعیان در اواخر

دهه ۷۰ به عنوان یک نیروی سیاسی در لبنان در ابتدا بازوی نظامی حركة المحرومين امام موسی صدر، به سرعت توانست در جنوب لبنان هوادارانی به دست آورد.

حرکت روبه رشد نیروهای مسلمان شیعی توانست مقاومت اسلامی را شکل بخشد و در سال ۱۹۸۵ اسرائیل را مجبور به عقب نشینی از بیشتر خاک لبنان نماید. با عقب نشینی اسرائیل در سال ۱۹۸۵ و نیرومند شدن فوق العاده «مقاومت»، مقامات امنیتی اسرائیل از شکست کلیه اقدامات خود در لبنان مطلع شدند. در چنین حالتی آنها سعی کردند یک ساختار امنیتی جدید را به وجود آورند که حضور سربازان اسرائیلی در آن به حداقل رسیده باشد. به این ترتیب و با داشتن چنین اهدافی، نیروهای ارتش جنوب لبنان به رهبری آنتوان لحد نقش جاده صاف کن عملیات نیروهای اسرائیلی را برعهده گرفتند. شکستهای متعدد و سهمگین این رژیم از مقاومت اسلامی سبب شد وزیر خارجه

این رژیم در یک چرخش استراتژیک اعلام نماید که ما هیچ ادعای ارضی درباره کشور لبنان نداریم و تنها هدف ما حصول اطمینان از امنیت در شمال اسرائیل است. این درحالی است که اسرائیل تاکنون بیش از ۲۵۰۰ نفر از نیروهای خود را در جنگهای جنوب لبنان از دست داده است. یکی از حربه های رژیم صهیونیستی در برابر نیروهای مقاومت اسلامی هجوم به مراکز غیرنظامی بود که نمایانگر خشم این رژیم از مقاومت مردمی است. به عنوان مثال در ۲۵ جولای ۱۹۹۳، این رژیم عملیات جدیدی را با هدف نابود کردن پایگاههای حزب الله و متوقف کردن عملیاتهای چریکی که از شمال منطقه امنیتی آغاز شد، شروع کرد. در این عملیات ۱۴۷ لبنانی کشته شدند که اغلب آنها را غیرنظامیان تشکیل می دادند و بیش از ۲۵۰ هزار نفر دیگر مجبور به ترک خانه هایشان و عزیمت به سوی بیروت شدند. همچنین ۷۵ روستا نیز که در منطقه درگیری واقع

شده بودند طی ۷ روز نبرد میان طرفین ویران شدند. بمبارانهای اسرائیل و حملات تلافی جویانه حزب الله به شمال اسرائیل تا ۲۱ جولای که با میانجی گری «وارن کریستوفر» وزیر خارجه آمریکا یک توافقنامه آتش بس اعلام شد، ادامه داشت. آنچه مشهود بود این که در تمام این مدت حملات اسرائیل نتوانست حزب الله را به طور اساسی حتی در

بیانیه سنای آمریکا نیز در اول جولای ۱۹۹۳ که خواستار خروج نیروهای سوریه از لبنان بر طبق توافقنامه طایف شده بود، نمونه دیگری از دیدگاههای یک طرفه واشنگتن در قبال لبنان است. زیرا در این بیانیه به حضور نیروهای اسرائیل در جنوب لبنان کوچکترین اشاره ای نشده بود.

کوتاه مدت تضعیف کند و علت این بود که سازماندهی عملیات رژیم اسرائیل با توجه به ادامه نبرد و گرفتار شدن آن در موج حملات نیروهای حزب الله به شدت ناهماهنگ بود.

ادامه درگیریهای اسرائیل و مقاومت اسلامی به طوری ادامه داشت که رژیم اسرائیل را کاملاً با مشکل جدی مواجه ساخت. مقاومت اسلامی حملاتش را آشکارا علیه منطقه امنیتی و

سیاست آمریکا در تمام این مدت در جهت حمایت و جانبداری از اسرائیل متمرکز بود. به عنوان مثال به دنبال حمله جولای ۱۹۹۳ اسرائیل، سخنگویان کاخ سفید و وزارت خارجه، حزب الله را بیشتر از اسرائیل در ادامه خشونتها مقصر می دانستند و خواستار خلع سلاح حزب الله بودند. بعضی از مقامات لبنان معتقد بودند که

علیه حضور اسرائیل در لبنان ادامه می داد. حملات علیه رژیم صهیونیستی در ماه فوریه ۱۹۹۸ به اوج خود رسید. ۱۱ بهمن ۱۳۷۶ تا ۱۹ اسفند همین سال از جمله ماههای پر فعالیت مقاومت اسلامی علیه نظامیان صهیونیست در جنوب لبنان به شمار می رود. در کمتر از ۲۸ روز نیروهای مقاومت موفق شدند ۶۲ عملیات نظامی

انجام دهند و نیروهای صهیونیستی را مستأصل گردانند.

بن بست رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان و افزایش تلفات سنگین برای سربازان اسرائیلی در این منطقه، باعث شد که این رژیم درصدد رفع مشکلات خود از طریق سیاسی باشد و پس از ۲۰ سال اعلام نماید که قطعنامه ۴۲۵ را خواهد پذیرفت. یکی از پیامدهای طبیعی زمینه‌های اشغال جنوب لبنان با توجه به شرایط جامعه شناختی منطقه این است که رژیم صهیونیستی چاره‌ای جز انجام چنین واکنشی نداشت، زیرا در طی این ۲۰ سال رژیم اسرائیل مرتب جهت دستیابی به اهداف مورد نظر خود با مشکل جدی مواجه می‌شد و غرامت سنگینی را می‌پرداخت. براین اساس بود که در اعلام آمادگی سران رژیم صهیونیستی برقراری آرامش در جنوب لبنان شرط هر نوع عقب نشینی تلقی می‌شد و اسحاق مردخای وزیر جنگ رژیم صهیونیستی اعلام نمود

که تحت شرایطی که امنیت اسرائیل تأمین شود حاضر به خروج از لبنان می‌باشد. آنچه حایز اهمیت است این که نیروهای اسرائیلی در اسفند سال ۱۳۵۶ که مرزهای جنوبی لبنان را در نور دیدند اصلاً تصور نمی‌کردند که این تعرض تا ۲۰ سال ادامه یابد و در آخر مجبور شوند بدون بدست آوردن کمترین امتیازی راههای فرار از این گرداب خود ساخته را مورد بررسی قرار دهند. برای اولین بار که سران تل آویو از پذیرش قطعنامه ۴۲۵ سخن گفتند، یکی از دلایل اعلام خروج از منطقه لبنان افزایش روز افزون تلفات صهیونیستها و نارضایتی داخلی از حضور سربازان اسرائیلی در این منطقه بود. در حالی که پیش از این پیشنهاد رژیم صهیونیستی برای اجرای مشروط قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت در چارچوب توافق با لبنان و به سازش کشاندن رهبران لبنان مطرح می‌شد.

مطالعه زمینه‌ها و روند اشغال جنوب لبنان از سوی رژیم اسرائیل نشان

می‌دهد که این رژیم در جهت اهداف درازمدت و استراتژی کلان به جنوب لبنان حمله کرده است. نگاهی به خطوط اشغال در جنگ‌های تحمیل شده به ملت لبنان در سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۶۸-۱۹۷۳-۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ که از آن به عنوان جنگ پنجم اعراب و اسرائیل یاد شده است، همگی گویای این واقعیت است که پیشروی ارتش رژیم صهیونیستی در خاک لبنان براساس یک سلسله اهداف بنیادی و اساسی قرار داشت. رژیم صهیونیستی در جنگ اول جنوب لبنان تا رود لیتانی را اشغال کرد و در دومین اقدام نظامی وسیع، این رژیم نیز بیش از نیمی از خاک لبنان را تحت اشغال درآورد. نیروهای این رژیم همچنین در ۱۹۸۲ وارد بیروت شدند. اهداف این رژیم محدود و گذرا نبود و هر مرحله به منزله بخشی از یک رشته امنیتی تلقی می‌شد. اهداف مورد نظر رژیم صهیونیستی گویای این واقعیت است که تهاجم این رژیم به جنوب لبنان اساساً جهت تثبیت موقعیت خود در خاک لبنان خصوصاً بر منابع آبی این کشور است. دسترسی به منابع آبی لبنان برای اسرائیل امری حیاتی است و این رژیم را در برابر بحران آب خاورمیانه که در آینده از مهمترین سلاح‌های استراتژیک محسوب خواهد شد، تقویت می‌کند. لذا نیاز مبرم این رژیم به بهره‌مندی از منابع آبی رودخانه لیتانی یک هدف کلان و حیاتی است. نمی‌توان خوشبینانه تصور نمود که استراتژی توسعه طلبانه تل‌آویو در لبنان تغییر کرده است، مگر آنکه تصور شود صهیونیستها به تمام اهداف تاریخی و دیرینه خود پشت کرده‌اند و تصمیم دارند با همسایگان خود در صلح و صفا زندگی کنند. چرا که شواهد تاریخی مهمی مبنی بر تغییر استراتژی توسعه طلبانه اسرائیل وجود ندارد.

اگر تصور شود که ارتش رژیم صهیونیستی روزی از خاک لبنان خارج خواهد شد به این دلیل نیست که اهداف استراتژیکی اشاره شده این رژیم و

تسلط آن بر رودخانه لیتانی تغییر یافته است، بلکه از سویی به خاطر این است که تل آویو با استفاده از نیروهای داخل لبنان تحت رهبری آنتوان لحد نیازی به حضور مستقیم نظامی در جنوب لبنان را ندارد. و نیروهای لحد وظایف ارتش صهیونیستی را انجام خواهند داد. از سوی دیگر با توجه به فشارهای گسترده مقاومت اسلامی که ارتش صهیونیستی را متزلزل نموده و نارضایتی مردم و سربازان اسرائیلی را سبب شده است و همچنین با توجه به این که اسرائیل با مخالفت با قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت جو بین المللی را علیه خود می بیند، معقول است که به نحوی سعی در پذیرش قطعنامه به سود خود نماید. از این طریق رژیم اسرائیل می خواهد به عنوان کشوری که برای صلح تلاش می کند، معرفی شود. اگر تصمیم اسرائیل مبنی بر خروج از جنوب لبنان در این چارچوب باشد می توان این اقدام را یک تحلیل منطقی نامید. نکته قابل توجه این

که استراتژی رژیم اسرائیل در لبنان ناتمام می باشد و هرگونه عقب نشینی نیازمند توافق حزبی و سیاسی در میان رهبران اسرائیل است که در شرایط کنونی نمی توان گفت چنین وفاقی ایجاد شده است. برفرض که این رژیم تحت شرایط بین المللی و منطقه ای مجبور به عقب نشینی شود، موقتی و تاکتیکی خواهد بود و هیچ تضمینی وجود ندارد که در فرصت دیگری اهداف آرمانی خود در لبنان را دنبال ننماید. چرا که برای این رژیم قالب تنگ و محدود مناطق اشغال شده کنونی، هیچ گاه قابل قبول نمی باشد.

شواهد و قرائن موجود نشان می دهد که رژیم اسرائیل جهت ایجاد آرامش و ترمیم موقعیت خود و کاستن از فشار نیروهای مخالف در لبنان درصدد است تا با اعلام آمادگی پذیرش قطعنامه ۴۲۵، وقفه ای در روند روبه شد مخالفت های لبنان و گروه های درگیر با این رژیم و از سوی مخالفان در سطح بین المللی ایجاد کند و موجب

بایداری شکاف‌های سیاسی بین نیروهای هم‌پیمان مبارز شود.

اما این واقعیت را نیز نباید نادیده گرفت که پذیرش قطعنامه ۴۲۵ نمایانگر

این است که رهبران صهیونیستی فهمیده‌اند که در سرکوب حزب الله و

نیروهای مخالف دیگر و وادار ساختن آنها به تفاهم ناتوان هستند. رژیم اسرائیل به

این نتیجه ناخواسته رسیده است که تنها یک راه در پیش دارد و آن پایبندی بر متن

کامل قطعنامه ۴۲۵ است. بنابراین می‌توان اهداف جدید رژیم صهیونیستی

در خروج از جنوب لبنان و پذیرش قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت را با توجه به

ناکامیهای این رژیم در اشغال ۲۰ ساله جنوب لبنان به شرح ذیل طبقه‌بندی

نمود.

نخست: ناکامی در دستیابی

به اهداف مورد نظر و گرفتار شدن در

مشکلات ناشی از فشارهای وارده بر ارتش این کشور از سوی مخالفین و

احساس نارضایتی عمومی و جلب افکار عمومی مردم اسرائیل.

دوم: کسب امتیازات بیشتر از لبنان و آمریکا و دیگر کشورهای اروپایی.

سوم: ایجاد شکاف در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و فراهم

نمودن فضای امنی جهت ترمیم و بالابردن امکانات خود برای اهداف

جدید.

محمد رحیم عیوضی

مدیر پژوهشی سازمان مدارک

انقلاب اسلامی (وزارت ارشاد اسلامی)

مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی